

در زمان نگارش این مقاله شمار چاپ این کتاب، از سه نوبت برگزیده است اما از آنجا که تنها این نسخه در دسترس بود، با اطمینان از اینکه در چاپهای بعد نیز تجدید نظری روی آن نشده است، همین نسخه را اساس بررسی خود قرار داد.

دیوان غزلیات مولانا، که به دیوان شمس و دیوان کبیر نیز شهرت دارد، پر حجم‌ترین دیوان غزلیات عرفانی و غیر عرفانی شعر فارسی است که گذشته از رباعیات، به تصحیح شادروان استاد فروزانفر شامل ۳۲۲۹ غزل است که گاه تعداد ابیات پاره‌ای غزلیات از ۹۰ بیت نیز بر می‌گذرد. از آن گذشته، تنوع اوزان و مضامین و مفاهیم عرفانی و ادبی و پا برون نهادن سراینده از محدودیت‌های متعارف و معمول سخنوران، هرگونه بررسی را روی این اثر شگفت‌انگیز دشوار می‌کند، و کارگزینش غزلیات نیز از این قاعده مستثنی نیست. حاصل مطالعه این کتاب در غربت، دیدگاه‌های نگارنده است که در دو بخش بیان می‌شود:

نخست، امتیازات و برجستگی‌های کتاب سپس بازگویی نکاتی که نیاز به بازنگری و احتمالاً توضیحات بیشتر دارد.

۱- امتیازات و برجستگیها

پیشگفتار کتاب، پس از تشریح احوال مولانا، به بررسی سبک غزلسرایي او می‌پردازد. این بخش، روشن‌کننده شیوه غزلسرایي شمس و توضیحات ارزشمندی درباره چگونگی صورخیال و اوزان و خلاصه مطالبی بدیع و بکر است که درباره اهمیت این اظهار نظر کافی است گفته شود، لغتنامه دهخدا، همه این

داوریها را برای معرفی سبک غزلیات دیوان شمس نقل کرده است، که غیر منصفانه نامی از نویسنده و مأخذ نبرده‌اند.

— این گزینه بازتاب‌دهنده اندیشه‌های عرفانی، تواناییهای تخیل مولانا، نقطه نگاه ویژه او به شعر و سخن و میزان قدرت و تبحر او در طرح مافی‌الضمیر و حالات درونی و روحی یک شیفته آفرینش و بشریت است. یعنی غزلیات به گونه‌ای گزیده شده است که به بیان نکات بالا یاری می‌رساند. همین گزینه، خود می‌تواند یک دیوان کامل غزلیات عرفانی بشمار رود که نشان می‌دهد تا چه حد این سخنور و عارف بزرگ، آگاهیهای عرفانی و ادبی خود را با تخیلات و هیجانان ناخودآگاهش در هم آمیخته است. و به روشنی آشکار می‌کند چگونه مولانا توانسته است از زبان جاری و متداول شعر فارسی فاصله گرفته و سبکی ویژه و منحصرانه برای خویش به وجود آورد که پیش از او نمونه آن دیده نشده و پس از او نیز کسی یارایی نزدیک شدن به آن شیوه را نداشته است.

بنابراین گزینش غزلیات، می‌تواند مهمترین امتیاز این کتاب شود و آشکار است که گزینش حدود ۴۵۰ غزل، از میان حدود ۳۵۰۰ غزل چقدر کاری دشوار است و نیاز به چه میزان توجه و تسلط دارد.

البته باید افزود، چون بیشتر توجه گردآورنده به ارزش‌های ادبی و اندیشه‌های عرفانی و دامنه گسترده تخیلات و حوزه عاطفی شاعر بوده است، اصراری نداشته تا از همه اشعاری که دارای اوزان متنوع و اندکیاب و غریب‌اند، نمونه‌هایی آورده شود. اقبال فراوانی که در این یکی دو دهه اخیر به ساختن آهنگ و ترانه بر روی غزلیات شمس شده است. حتی پاره‌ای خواسته‌اند سریالهای مبتذل تلویزیونی را با شعر و ترانه‌ای از مولانا بزرگ کنند. به تصور نگارنده مأخذ تمامی آهنگسازان و موسیقیدانان تنها همین گزینه بوده است. زیرا بنا به دلیلی که پس از این خواهیم آورد،

خواندن غزلیات شمس در این گزینه آسان است و انتخاب را دشوار نمی‌کند. و حال آنکه موسیقیدانان می‌توانستند با مراجعه به اصل دیوان شمس، به بسیاری از غزلیات آهنگین دست یابند که مسلم است مولانا، آنها را با آهنگ خاص و چه بسا در حالت جذبه می‌خوانده است و دیگران می‌نوشتند. اگر به آن اوزان متنوع مراجعه شود و با تطبیق شعر با مقام‌ها و دستگاه‌های مختلف موسیقی ایرانی و ممارست و تکرار و تغییر ملودیها، دقت بیشتر در ساختن آهنگ‌ها شود، شاید بتوانیم به ترانه‌هایی مشابه آنچه مولانا خود مدنظر داشته است، نزدیک شویم. متأسفانه، در ساختن آهنگ روی اشعار مولانا، — گذشته از چند اجرای استثنایی استادان و موسیقیدانان بزرگ — بی‌سلیقگیهای فراوان شده به گونه‌ای که مزه و حلاوت شعر مولانا را پاک از بین برده‌اند و گاه انسان ترجیح می‌دهد، صدای خواننده بینوا را خفه کند و از شعر مولانا نیز درگذرد.

متأسفانه جامعه، به آسانی با مبتذلات خوگر می‌شود. اگر مردم از این آهنگهای زنجبوره‌ای، که خود خلاف هدف و خواست مولانا بوده است، استقبال نمی‌کردند، هر کسی با هر میزان دانش و بایستگی، جرأت نمی‌کرد، به مرزها و مبادی موازین و مشغله‌های مولانا وارد شود.

— برجستگی ویژه دیگر این گزینه علامت‌گذاریهای مناسب و بجاست که خواندن عبارات دشوار را هم تسهیل می‌کند. چون کلام مولانا، از حوزه‌های متعارف شعر و سخن، گامهایی فراتر نهاده است، و تصرف او در نحو عبارات و حتی در شکل و تلفظ واژه‌ها، خواندن اشعار وی را نه تنها برای مبتدیان که برای آشنایان با شعر فارسی هم دشوار می‌سازد چاره‌اندیشی مهم، شیوه نگارش و علامتگذاری به نظر می‌رسد.

در این گزینه، علامتها، با تفکیک و تنظیم عبارات،

بسیاری از دشواریها را از پیش پای خواننده برداشته است، افزون بر دیگر تمهیداتی که گردآورنده برای درک اشعار اندیشیده است.

یکی دیگر از کارهای مهم، درج معانی واژه‌های غریب و دشوار و تشریح اصطلاحات عرفانی و توضیح تعبیه‌های ادبی است. از آنجا که گردآورنده به زبان شعر آشناست و گذشته از آن به تعبیر عرفانی و ادبی اشراف داشته و کلیدهای بازگشایی قفل‌های صور خیال را در دست دارد، به بهترین گونه‌ای و با ایجاز و به دور از فضل فروشی و اطلب‌های غیر ضروری، خواننده را به درک مراد و منظور مولانا یاری می‌رساند. آشنایی با اصطلاحات متعارف شعر فارسی مطلبی است حائز اهمیت، اما شناخت زبان ویژه مولانا، که آمیزه‌ای از کاربردهای زبان رایج زمان، مصطلحات محلی، اشارات عرفانی و آیات قرآنی، علم کلام و حدیث و دیگر معارف صوفیه و زبان عربی و حتی ترکی و دیگر گویش‌های متروک کهن است، از اهمیت ویژه خود برخوردار است. در این گزینۀ آشکارا دیده می‌شود گردآورنده چنان به زبان مولانا نزدیک است که گویی زمان او را درک کرده است. این توانایی هم میسر نمی‌شود، مگر با انس مدام با فرهنگ گرانبار صوفیه و معارف دشوارفهم عرفانی و کنایات و راز و رمزهای این طایفه، که به مرور دهور در حوزه‌های جغرافیایی گسترده و متعدد و متفاوت تعیین و تمکن یافته است و تعاریفی مختلف و گاه متضاد دارد. گردآورنده و پژوهشگر، افزون بر اینکه معانی متعارف را توضیح داده است، خواننده را به مآخذی رهنمون شده است که امکان مطالعه و بررسی بیشتر را داشته باشد.

نکته برجسته دیگر در این اثر، امانت و درستکاری و صداقت گزینشگر و پژوهشگر است. کسانی که بدون پرسش از مولوی شناسان و یادآوری و تذکر مآخذ خود، پا را به حوزه انتحال نهاده و حاصل پژوهش دیگران را در مجلدات متعدد مثنوی به نام خود

ثبت کرده‌اند، مردم را نادان و ناآگاه پنداشته و از باب بی‌دانشی و فقر بضاعت فرهنگی ناچار از سرقت ادبی شده‌اند. ولی در این گزینۀ دیده می‌شود شفیعی کدکنی، اگر توضیحی شفاهی هم از کسی دریافت کرده، آنرا به نام خود او به ثبت رسانده است. زیرا در میان انبوه دریافتها و تشخیص‌های درست خویش، نام بردن از چند مورد نادر، برارزش پژوهش او چیزی نمی‌افزاید. در این گزینۀ، موارد بی‌شماری دیده می‌شود، که گردآورنده، ارتباط بین سخن مولانا، با آیات قرآنی و احادیث و معارف عرفانی و سخنان دیگر مشاهیر و مشایخ عرفا را نشان داده است. گاه نیز از میان اظهارنظرهای استادان، به ویژه شادروان فروزانفر اگر موارد معدودی را نقل کرده است مآخذ آنرا هم گفته است و اگر هم آن نظریه را خود قبول نداشته، تنها به ذکر آن بدون رد و قبول اکتفا کرده است.

در این اثر نیز، مانند بیشتر آثار پژوهشی دکتر شفیعی کدکنی فهرست‌ها و راهنمای اشعار، به شیوه علمی آن در پایان کتاب به چشم می‌خورد. پس از ذکر چند غزل مشهور منسوب به مولانا، حدود پنجاه صفحه از کتاب تحت عنوان «راهنمای شرح اشعار» به ثبت: فرهنگ لغات و اصطلاحات معنی شده ص ۵۸۵، فهرست آیه‌های قرآنی ص ۶۳۲، فهرست حدیثها، خیرها، کلمات و امثال و عبارتهای عربی ص ۶۲۷ و فهرست اشعار عربی ص ۶۳ اختصاص دارد.

۲- نکاتی که نیازمند بازنگری، یا توضیحات بیشتر است
بیشتر مفاهیم و مضامین ادبی، اعتباری است و امکان دارد پیرامون یک مطلب، نظریه‌های متفاوتی ابراز شود و هر مدعی نیز برای اثبات نظریه خود، دلایلی داشته باشد. در خصوص کتابها و آثار ادبی، آسانترین کار انتقاد و عیب یابی است. منتقد، اگر در میان صدها اظهارنظر درست و ادیبانه، به چند مورد محدود برخورد کند که با سلیقه یا طرز تفکر او مغایر باشد، متأسفانه اگر

آشوب و جنجال نیافرینند، دست کم چنان وانمود می‌کند که خود دارای آگاهیهای جامع الاطرافی، بیش از نویسنده اثر است. و حال آنکه هر خواننده عادی یک اثر نیز ممکن است اشکالاتی بنظرش برسد که درست یا نادرست، مجال بازتاب آنرا ندارد.

در مورد این کتاب نیز باید یادآوری شود نویسنده به فضایل و میزان دانش ادبی گزینشگر اعتقاد و اعتراف دارد و با خواندن کتاب دهها نکته تازه را آموخت و بسیاری از دشواریها را دریافت. در این میان به نکاتی چند برخورد، که محتمل است نادرست یا درست باشد و در چاپهای بعد، مورد توجه مؤلف قرار گیرد. نگارنده معتقد است، هر گونه برداشت خوانندگان نیز می‌تواند به فضلا و پژوهشگران یاری برساند تا اثر خود را پاکتر و منزه تر سازند.

به این معترضه اشاره شود، در نقد کتاب زیور پارسی تالیف استاد شفیعی کدکنی، که پس از درگذشت دانشمند نامدار، دکتر عبدالحسین زرین کوب انتشار یافت، نگارنده اظهار نظر کرد: پاره‌ای از اظهارات استاد زرین کوب در مورد شیخ عطار از سوی شفیعی کدکنی، با ادله‌ای آشکار رد شده است، که اگر شادروان زرین کوب، فرصت حیات و بازخوانی این دیدگاهها را می‌یافت، از یاریهای شفیعی کدکنی، در اصلاح نقطه نظرهایش استقبال می‌کرد. دکان علم و انصاف، متاعی جز این ندارد که با برخورد دیدگاهها و تبادل اندیشه‌ها واقعیتها و حقایق رخ نماید.

بهر روی، با این مقدمه کوتاه، به نقطه نظرهایی چند، پیرامون شرح اشعار، در گزینۀ غزلیات شمس می‌پردازد.

غزل ۹- بیت ۵:

هر کان می احمر خورد، با برگ گردد، برخورد
از دل فراخیا برد، دل تنگ ما، دلتنگ ما
در معنی مصراع دوم آمده است: آنکس که دلتنگ ماست، فراخی (وسعت و گشادگی) را از دلها می‌برد، یا

گزیده غزلیات شمس

جلال الدین محمد بلخی

به کوشش دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم: ۱۳۷۷

انتشارات امیر کبیر، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۹



آنکس که دلتنگ ماست آرزوی فراخی را از دل خویش بیرون می‌برد.

به نظر نگارنده، مراد مولانا، عکس این منظور بوده است. اگر همانگونه که دکتر شفیع کدکنی خود راه نموده، به تصرف مولانا در تلفظ واژه‌ها توجه کنیم، معنی درست چهره می‌کند. بنابراین می‌توان گفت: هرکس که از آن می‌سرخ فام بخورد، بابرگ و نوا و بهره‌مند می‌شود و از این دل فراخیا، دلتنگی ما می‌رود. چون قرار نیست، با خوردن می و با برگ و نوا شدن دل فراخی برود و دلتنگی جای آنرا بگیرد.

غزل ۱۰- بیت ۲:

گرسیل عالم پر شود، هر موج چون اشتر شود

مرغان آبی را چه غم، تا غم خورد مرغ هوا
در معنی این بیت آمده است: «یعنی مرغان آبی را غمی از طوفان نیست، بگذار تا مرغ هوا غم خورد»
ص ۱۴. در اینجا نیز به نظر نگارنده مراد گونه‌ای دیگر است و معنی بیت باید چنین باشد:

اگر سیل، عالم را فرا بگیرد و هر موج، بلند قامت
چون اشتر شود مرغ آبی را هم غمی نیست. تا چه رسد
به اینکه مرغ هوا غم بخورد. طبعاً تعبیر مرغ هوا، برای کسی که در آسمانها پرواز می‌کند، مناسب‌تر است و مولانا می‌خواهد بگوید، انسانهای بلند پرواز که از بند تن رها شده‌اند، جایی که مرغ آبی از سیلی بنیان کن پروایی نداشته باشد، آنها نیز از این خطر خوف و بیمی ندارند.

غزل ۲۰- بیت ۱:

بالب او چه خوش بود گفت و شنید و ماجرا

خاصه که درگشاید و گوید: «خواجه! اندرا» (ص ۲۷)
به نظر نگارنده، علامت گذاری این بیت می‌تواند به صورتی دیگر اعمال شود و طبعاً معنی را دگرگون خواهد کرد. پیشنهادی که به نظر نگارنده رسیده این‌گونه است:
... خاصه که درگشاید و گوید خواجه: «اندرا!»

زیرا در بیشتر ابیات، «خواجه» لقب مراد و منظور او بوده است، قدری گران بنظر می‌رسد که مولانا به خود لقب خواجه بدهد.

در همین جا و در بیت بعد سخن از «چشمه خضر» است. چون اول از «قصه چشمه خضر» نام برده است، در بیت بعد نیز در مصراع دوم: «مست شوند چشمها، از سکرکات چشم او» با توجه به رسم الخط قدما که‌های غیر ملفوظ را در کتابت می‌انداختند باید مصراع چنین باشد: «مست شوند چشمه‌ها، از سکرکات چشم او»
غزل ۲۱- بیت:

بام و هوا تویی و بس، نیست روی بجز هوس

آب حیات جان تویی، صورتها همه سقا
در معنی این بیت آمده است: «زو، رفتن؛ نیست روی بجز هوس، هر رفتنی هوس است و شاید هم منظور از روی شعر باشد. از باب ذکر جزء و اراده کل»
ص ۳۱.

نگارنده مراجعه‌ای به نسخ اصل نداشته است. اگر بتوان نسخه‌ای یافت که به جای «روی» «دوی» ضبط کرده باشد، ابهام و تردید در مورد معنی بیت از بین می‌رود. به ویژه که از دو پدیده «بام» و «هوا» نام برده و هر دوی آنها را، تنها یکی دانسته است و در مصراع بعد نیز در برابر «آب حیات جان» صورتهای متعدد را «سقا» خوانده است.

غزل ۲۴- بیت ۳:

یک شمع از این مجلس، صد شمع بگیراند

گرمده‌ای ور زنده، هم زنده شوی یا ما (ص ۲۴).
در بیشتر جاهایی که رسم الخط واژه، وزن شعر را بهم زده است. در پانویس، استاد پیشنهاد کرده است، تلفظ صحیح خوانده شود، مانند «پیغامبری» که در موارد بسیار تاکید شده است «بخوانید: پیغمبری». در مصراع دوم این بیت هم: «گر مرده‌ای ور زنده» وزن شعر را ثقیل کرده است. که اگر بخوانیم: «گر مرده‌ای از زنده...» وزن ترمیم می‌شود. در معنی هم تغییری حاصل نمی‌شود.

نمی‌دانم این پیشنهاد تا چه حد می‌تواند درست باشد.
غزل ۳۹ بیت ۵:

نظری به سوی خویشان، نظری برو - پریشان

نظری بدان - تمنا، نظری بدین - تماشا
در معنی «نظری برو پریشان» آمده است:
«با پریشانی نظری بر او» ص ۵۳

در این صورت، بیت معنی محصلی پیدا نخواهد کرد. در اینجا نیز می‌توان با تغییر رسم الخط، معنی و مفهومی به دست آورد که ملایم به ذهن باشد: «نظری به سوی خویشان، نظری به - روپریشان» چون مراد از نظری، یک نگاه است باید مراد شاعر چنین باشد: یک نگاه به سوی خویشان بیانداز، و یک نگاه هم به کسانی که «روپریشان» اند. و معنی روپریشان هم می‌تواند ناآشنایان و غریبه‌ها یا مراد از کسانی باشد که ظاهری یا رویی پریشان دارند. افزون براینکه «پریشان نگاه کردن» آشکار نخواهد بود که چگونه نظاره‌ای می‌تواند باشد.

غزل ۲۶۰ بیت ۴:

خرد پوره آدم، چه خبر دارد از این دم؟

که من از جمله عالم به دو صد پرده نهانم
در معنی این بیت آمده است: «پوره، پسر» ص ۳۱۴.
نگارنده از لحاظ یافتن ریشه لغات و اصالت واژه‌ها و زنده کردن واژه‌های فراموش شده فارسی، یاری طلبیدن از گویش‌های محلی را کاری روا می‌داند، البته در صورتی که حد اعتدال نگاهداشته شود. بسیاری از واژه‌ها، در گویش‌های: کرمان و فارس و خراسان و... مشابه هم یا به هم نزدیک است. با مختصر تفاوتی در تلفظ. مثل: «رازینا» که در گویش محلی کرمان به پله پشت بام گفته می‌شود و گویا در گویش خراسانی همین واژه، «رازیته» تلفظ می‌شود. بهر روی، در بیت بالا به نظر نگارنده، «پوره» به معنی اندک و کم است. واژه‌ای که در گویش محلی کرمان رواج دارد. در اینجا می‌تواند صفت «خرد» شمرده شود که «خرد» چون با «خرد» به

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



معنی اندک، صاحب جناس تام می‌شود، با اندک هم که همان «پوره» باشد، بی تناسب نیست.

بدین معنی که: خرد اندک آدمی، از این نفس و دم روحانی، چه خبر دارد. در تمام غزل از عظمت نفس و نفس و ذات خودش می‌گوید، ذاتی که صفات الهی پذیرفته است و از مرحله آدمی بودن که خامی است والاتر رفته است. چون به وادی عرش شمس‌الحق و دین پای نهاده است. این نظر نمی‌دانم تا چه حد می‌تواند مورد تأیید زیان‌شناسان قرار گیرد. باید در ادبیات گذشته مذاقه کرد که آیا «پوره» به معنی اندک، کاربردی داشته یا نداشته است و اگر هم در ادب کهن دیده نشود، شنیدن آن از زبان مولانا، نمی‌تواند شگفت باشد.

غزل ۲۶۴ بیت اول:

تو زمن ملول گشتی که من از تو ناشتابم

صنما چه می‌شتابی؟ که بکشتی از شتابم

در معنی «ناشتاب» آمده است: «ناشتا، مجازاً

گرسته و حریص» اگر این معنی را بپذیریم، بیت مفهوم

دلچسب و مناسبی نمی‌یابد و معنی اینگونه جلوه

می‌کند: تو از من دلتنگی و کدورت پیدا کردی که من از

تو حریص هستم و سپس مصراع بعد مناسبت خود را با

مصراع اول از دست می‌دهد و پرسش اینکه: چرا شتاب

می‌کنی، که مرا از شتاب خود، کشتی. اگر نگران تکرار

قافیه باشیم، که معنی «ناشتاب» یعنی بدون شتاب و

عجله را در این بیت نپذیریم، در فرهنگ قافیه اندیشی

مولانا، وسواسی بیش از خود او نشان داده‌ایم. چون در

همین غزل، دو مرتبه «آبم» را به همان معنی آبرو تکرار

کرده است. از آن گذشته واژه ترکیبی «ناشتاب»

می‌تواند واژه‌های تازه شمرده شود و با «شتاب» قافیه

شود. بهر حال اگر از لفظ دست بشوئیم و به دنبال معنی

باشیم به پندار نگارنده، پذیرش «ناشتاب» به معنی

«صبور» و «شکیبا» برای این بیت برآورده‌تر است.

غزل ۲۸۸ بیت ۹:

گل‌های سرخ و زرد بین، آشوب و بردابرد بین
در قعر دریا گردبین، موسی عمرانی است این
«بردابرد» معنی شده است، «طرقوا، کلمه‌ای که به
هنگام عبور شاه یا امیر، نگهبانان پیشاپیش او می‌رفتند
و می‌گفتند یعنی: دور شوید» ص ۳۵۲. طبعاً معنی همین
است که استاد فرموده است. البته می‌توان چنین هم
تعبیر کرد که: «گل‌های سرخ و زرد و آشوب بردابرد» به
گلستان حضرت ابراهیم و بردا و سلامای آتش برای وی
می‌تواند ارتباط داشته باشد.

غزل ۳۰۳ بیت ۷:

چه دانمهای بسیار است، لیکن من نمی‌دانم

که خوردم از دهان بندی در آن دریا کفی افیون

از «دهان بندی» معنی شده است: «از دهان

بستگی» در اینجا دو معنی را می‌توان مراد کرد، یکی

اینکه: چون دهان از سخن گفتن و افشای اسرار بستم،

یا اینکه با خوردن کفی افیون دهانم بسته شد، و الله

اعلم.

غزل ۳۸۷ بیت آخر: «گاز، آلتی که به وسیله آن زرو

سیم را می‌برند، نوعی قیچی» ص ۴۸۱. آنچه من به

خاطر می‌آورم، گاز نوعی انبردستی است که فلزات

مختلف را با آن به درون کوره می‌برند تا گرم شود و شکل

پذیرد و دست سازنده از آتش در امان باشد.

غزل ۳۹۰ بیت ۱:

گل را نگر ز لطف، سوی خار آمده

دل ناز و باز کرده و دلدار آمده

در معنی این بیت آمده است «ناز و باز (از اتباع) به

همین صورت هنوز در خراسان (تربت حیدریه، کدکن)

به کار می‌رود، می‌گویند: بچه را ناز و باز کن (ص ۴۸۴).

این درست همانجاست که نگارنده می‌پندارد،

اتکاء بیش از حد به مصطلحات محلی، گاه انسان را به

خطا دچار می‌کند. اگر به معنی بیت توجه کنیم، معشوق

سوی عاشق آمده، طبعاً دل عاشق «ناز و باز» کرده، باید

دید این «ناز و باز» چیست. در غزل بسیار معروف ۶۵

سطر پنج می‌خوانیم.

وان دفع گفتنت که: «بروا! شه به خانه نیست»

وان ناز و باز و تندی دریانم آرزوست

بیاد ندارم در کجا ولی خوانده‌ام که «ناز و باز» در

قدیم به «دور شو کورشو» نگهبانانی می‌گفتند که راه را

برای بزرگان باز می‌کردند و «دفع گفتن» و «تندی

دریان» هم در این بیت می‌تواند تأییدی بر این گفته

باشد.

حال به معنی تمام بیت توجه کنیم: «گل» در

مصراع اول با «خار» تضاد دارد، معشوق و مراد، سوی

مریدی آمده است که خود را خار می‌داند. در مصراع دوم

نیز «دل» رویاروی «دلدار» قرار دارد. بنابراین «ناز و باز

کردن دل» باید همان مفهومی را برساند که برای دلدار

متضمن راه‌گشایی باشد. پذیرفتن اینکه دل ناز کرده و

دلدار آمده چندان موجه‌تر از آن نیست که «ناز و باز» را

اصطلاحی خاص تصور کنیم.

غزل ۴۴۷ بیت ۵:

سابق پیشروانی تو در این راه دراز

وز ره رفیق تو با این دو سه پا بست روی

در این مورد سخنی نیست، الا آنکه درباره معنی

«سابق، پیشکسوت، پیشرو» ص ۵۴۸ این معنی را هم

مد نظر داشته باشیم که سابق، سبقت‌گیرنده نیز معنی

می‌دهد.

سخن را با این گفته به پایان برم که در بعضی

موارد، تلفظ عادی پاره‌های واژه‌ها وزن شعر را مختل

می‌کند، روشن نیست چگونه باید آن واژه تلفظ شود. از

آن جمله است «تبریز» که گاه به همین تلفظ امروزی

باید خوانده شود و گاه ضروری است مکثی بر روی یکی

از حروف آن بشود و بر وزن «دل‌انگیز» خوانده شود. حال

برنگارنده مجهول است. البته کتاب غلط چاپی چندانی

ندارد، ولی برای چاشنی کار چاپ ما، یکی دو غلط، قابل

اغماض است.

سن دیه گویم، اردیبهشت ۱۳۷۹

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

